

مقدمه

ارزش و اهمیت علوم و فنون بلاغت در شناخت اعجاز قرآن اعجاز و معجزه در لغت

اعجاز از ریشه عجز به معنی ضعف و ناتوانی است و اعجاز از باب افعال به معنی اثبات عجز و ناتوانی دیگران است. معجز و معجزه اسم فاعل از اعجاز به معنی عاجزکننده و عمل یا چیزی که به منظور اثبات عجز و ناتوانی دیگران ارائه می‌شود.

اعجاز در اصطلاح. مباحث علم کلام

در بحث توحید و نبوت و رسالت پیامبران اعجاز بدان معنی است که باری تعالی به منظور اثبات صحت رسالت و صدق دعوت فرستادگان خود، آنان را با قدرتی خارق عادت و خارج از توان انسانهای عادی همراه می‌سازد، قدرتی که نشان آسمانی بودن دعوت و پیام فرستادگان او است. به بیان دیگر خداوند پیامبران خود را با پدیده‌ای همراه می‌سازد و می‌فرستد که دیگران در برابر آن پدیده عاجز و ناتوان باشند.

هماهنگی معجزه با فرهنگ، علوم و فنون زمانه: یکی از ویژگیهای معجزه هماهنگی آن با وضعیت زمانه است به این معنی که در میان مردمی که پیامبران خدا از بین آنان انتخاب شده و به سوی آنان مبعوث می‌گردند - در زمینه کار اعجازآمیز و معجزه فرستادگان آگاهانی وجود داشته باشد تا خارق عادت بودن آنچه پیامبران ارائه می‌کنند مشخص گردد. از آیه شریفه: «و ما آزلنا من رسولٍ إلا بلسان قومیه، ابراهیم، ۴» می‌توان استفاده کرد که هر یک از پیامبران با زبان و فرهنگ قوم خود فرستاده شده‌اند زیرا لازمه اثبات عجز مخاطبان، آن است که در میان آنان افراد ماهر در زمینه عمل اعجاز‌آور و در زمینه معجزه وجود داشته باشد و إلا اثبات ناتوانی و عجز آنان بی‌معنی است، چنانکه اگر کسی در مسائل پزشکی مدعی مهارت و تجارب بالا و منحصر به فرد گردید و ادعا کرد که معالجات معجزه‌آسا از او ساخته است صدق ادعای او هنگامی قابل پذیرش بوده و ثابت می‌شود که در برابر او طبیبان ماهر و رقیبان سرسخت و متخصص در همان رشته صف کشیده باشند، زیرا چنانچه جز او پزشک دیگری وجود نداشته باشد، تشخیص مهارت و صدق ادعای او

محال است. از این روی همانگونه که از تاریخ انبیاء و قصص پیامبران برمی آید، اعجاز و ارائه اعمال خارق عادت از سوی تمام فرستادگان الهی با فرهنگ رایج مردمی که از میان آنان برگزیده شده‌اند متناسب است. بدین معنی که پیامبران اولوالعزم با معجزه‌هایی مبعوث گردیده‌اند که در محیط ظهور و رسالت آنان نه تنها رایج و شناخته شده بوده است بلکه افراد بسیاری بوده‌اند که در زمینه آن کارها مهارت و تخصص داشته‌اند و باریتعالی پیامبران خویش را قدرتی عطا فرموده و همراه با معجزه‌ای مبعوث کرده است که مخاطبان ماهر و متخصص در آن، در برابر پیامبران اظهار عجز کرده و اکثراً سر تسلیم فرود آورده‌اند. این ویژگی در رسالت انبیاء به خوبی مشهود است و چنانکه خواهیم دید هریک از آنان با معجزه‌ای همراه بوده‌اند که امت و جامعه آنان با آن معجزه آشنایی کامل داشته‌اند و بسیاری از آنان هنگامی که دریافتند که اعجاز و معجزه از سوی آفریدگار به پیامبر داده شده است در برابر او تسلیم شده و به عجز خویش اعتراف کردند.

به عنوان مثال حضرت موسی (ع) در محیط و در میان مردمی مبعوث گردید و مأموریت یافت که معجزه‌های او با مهارت‌های آن مردم تناسب داشت. دوران رسالت و بعثت حضرت موسی (ع) با عصر حکومت جابرانه فراعنه مصادف بود. در عصر فراعنه سرزمین مصر مرکز سحر و جادو در جهان آن روز محسوب می‌شد و استادان این فنون همه در آن منطقه گرد آمده بودند و با معلومات خود در خدمت آن سلسله به سر می‌بردند. حضرت موسی (ع) از جانب خداوند مجهز به ابزاری بود که تمام ساحران ماهر با تمام تسلطی که به کار خود داشتند در برابرش زانو زده، به عجز و ناتوانی خود اعتراف کردند، چنانکه قرآن کریم بدان تصریح کرده است: «وَآوَحِينَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنَّ آلِيَّ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ • فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ • فَعَلْبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ • وَأَلْقَى السَّحْرَ سَاجِدِينَ • فَأَلَا أَمْنَا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ • رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ». ^۱ ساحران با غرور و اطمینان از آنکه آنچه موسی از عصا و ید نیضا نشان می‌دهد سحر است به میدان آمدند ولی عصای او به امر خدا همه ما حاصل سحر ساحران را بلعید و بطلان سحرشان را آشکار ساخت. ^۲ تمام

۱. و به موسی وحی کردیم که عصای خود بیفکن، پس ناگهان عصای او تمام آنچه را به دروغ نشان می‌دادند (سحر دروغین آنان) فرو برد. پس حق و حقیقت ثابت گردید و بطلان آنچه آنان انجام می‌دادند آشکار گردید (حق به وقوع پیوست و کار دور از حقیقت آنان باطل گردید). پس شکست خوردند و مغلوب گشتند و با حالت سرافکنده و خجالت‌زده بازگردیدند و جادوگران به حالت سجده به خاک افتادند. گفتند ما به خدای جهانیان ایمان آوردیم، خدای موسی و هارون (اعراف، ۱۱۷-۱۲۲).

۲. برای آگاهی بیشتر، به تفاسیر قرآنی، به ویژه تفسیر گازر، ج ۷، ص ۱۵۵ و تفسیر آیات ۴۵ و ۴۶ از سوره شعراء مراجعه شود.

آیات و روایاتی که دربارهٔ رسالت حضرت موسی (ع) و اعمال خارق عادت و اعجاز او وارد گردیده متضمن ارائه معجزه در زمینه‌ای است که در آن صدها نفر متخصص و اهل فن وجود داشته است و در فن خود از چنان مهارتی برخوردار بودند که به راحتی می‌توانستند بین سحر و معجزه الهی تفاوت بگذارند و آنها را از یکدیگر بازشناسند.

حضرت عیسی (ع) نیز با معجزه‌ای مبعوث گردید و کار فوق‌العاده‌ای را نشان داد که مردم عصر او با آن کار آشنایی کامل داشتند و همچنین در محیط رسالت او متخصصان فراوانی در آن کار وجود داشت. تولد حضرت عیسی (ع) که بر مبنای آیه شریفه «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...»^۱ از طریق معمول خارج بوده، خود معجزه‌ای است جدا ولی آنچه شاهد بحث ما می‌باشد آن است که عصر عیسی (ع) و دوره رسالت او و محیط و سرزمینی که در آن مأمور به تبلیغ گردید عصر رونق و رواج علم پزشکی و اوج ترقی این علم بود. خداوند قدرت و نیرویی به حضرت عیسی (ع) عطا فرمود که نه تنها نفس و دم او بیماران سخت را مداوا می‌کرد بلکه مردگان را نیز جان می‌بخشید و حیات می‌داد: «... وَأُبرِءُ الْآكِمَةِ وَالْأَبْرَصِ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْبِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲.

معجزه پیامبر اکرم (ص) نیز معجزه‌ای متناسب با شرایط محیط و وضعیت زمانه - از جهت رواج شعر و شاعری - در نظر گرفته شد. به همین ترتیب البته این کتاب آسمانی از جهات گوناگون دارای اعجاز است. اما یکی از آن جهات پدیده و موضوعی است که به سرزمین نزول قرآن و جامعه و مردمی که پیامبر اکرم (ص) از میان آن انتخاب و به رسالت مبعوث گردید، ارتباط دارد به این صورت که در آن جامعه مردم از مهارت و تخصص در حد شناخت اعجاز و خارق‌العاده بودن قرآن برخوردار بودند. یعنی فن سخن و سخنوری که سرودن انواع شعر و ایراد خطبه تجلی می‌یابد، در عربستان از رواج کامل برخوردار بود و متناسب با چنین درکی معجزه پیامبر اکرم از جنس کلام فصیح و بلیغ در قالب آیات موزون و آهنگین و سوره‌های منسجم و هماهنگ - به ویژه در مکه - عرضه گردید. در این عرضه، شاخص‌ترین وجه اعجاز قرآن بدون تردید فصاحت و بلاغت قرآن و به عبارت دیگر اعجاز لفظی آن است. ولی به دلیل آنکه مخاطب قرآن قوم خاص و سرزمین مخصوصی نمی‌باشد و برای هدایت تمام عالم فرود آمده بجا است که با اعجاز آن در جهات دیگر

۱. همانا به راستی مثل عیسی بن مریم مثل آدم است که خداوند آدم را از خاک بیافرید (آل عمران، ۵۹).
 ۲. و به اذن خدا نایب‌نای مادرزاد و پیسی را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌کنم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم؛ مسلماً در این [معجزات] برای شما عبرت است اگر مؤمن باشید (آل عمران، ۴۹).

و تحدی به آن بیشتر آشنا شویم، از این روی پیش از توجه به اعجاز لفظی قرآن اشاراتی کوتاه به وجوه دیگر اعجاز خواهیم داشت.

۱. اعجاز قرآن از جهت محتوای علمی

قرآن کتاب هدایت است و در جنبه‌های گوناگون علمی مفید راهنمایی و هدایت است. مثلاً در زمینه مسائل مربوط به علوم طبیعی، افلاک، کواکب ثابت و سیار، آیات بسیاری فرود آمده که با توجه به امی بودن پیامبر اکرم (ص) حیرت برانگیز و اعجاز‌آمیز است از جمله در زمینه آفرینش گیاه و احیاء اموات فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَانِي تَوْفِكُونَ. فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حَسْبَابًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَخَرَجْنَا مِنْهُ نَبَاتٌ كَلِّ شَيْءٍ فَخَرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نَخْرُجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ مَشْتَبَهَا وَغَيْرَ مِثْلِهِ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، انعام، ۹۵-۹۹»^۱ در جهت مسائل منطقی و فلسفی نیز قرآن کریم دارای اعجاز است و مسائل مشکلی را با بیانی ساده و غیرقابل رد و تردید اثبات کرده است، مانند: اثبات توحید و یکتاپرستی ضمن آیه شریفه ذیل: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ، انبياء، ۲۲»^۲.

۱. همانا خداوند شکافنده دانه در زیر زمین است. زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون آورنده است. این خدای شماست، شما چگونه از او روی می‌تایید و چگونه شما را از او برمی‌گردانند و از راه راست دور می‌سازند. او بیرون آورنده صبح روشن از شب تاریک است و اوست که شب را زمان آرامش قرار داده و خورشید و ماه را در مدارشان با حساب دقیق و منظم، بدون کاستی و افزایش آفریده است. اوست خدایی که از آسمان آب را فرود آورده و توسط آن انواع گیاه و بوته‌های آن را برون آورده و فرموده است: ما گیاه و بوته آن و همه روئیدنیها را از زمین برون آوردیم و برون آوردیم همه سبزیجات را و ما میم که از گیاه دانه‌های انبوه برون آوریم و درختانی مانند خرما از شکوفه آن خوشه‌های نزدیک به یکدیگر و نزدیک به دسترس برون آوردیم و باغهایی از انگور و زیتون و انار برون آوردیم که برخی مشابه یکدیگر و برخی غیرمتشابه‌اند شما نگاه کنید به میوه آن وقتی میوه می‌دهد و نگاه کنید به میوه رسیده آن، همانا در این نعمتها نشانه‌هایی است در شناخت خدا برای آنانکه به او ایمان آرند و به او بگروند (تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۹۸).

۲. اگر در آسمان و زمین بجز خدای یگانه خدایی وجود داشت هردو به فساد کشیده می‌شدند، پس خداوند یکتا تنها مدبر است و از آنچه مشرکان به او نسبت می‌دهند پاک و منزّه است.

در ارتباط با مسائل حقوقی، خانوادگی، مسائل سیاسی، اجتماعی و زندگی مسالمت‌آمیز و امثال اینها حدود چهارصد آیه در قرآن وجود دارد که با توجه به وضع حجاز از نظر عدم وجود قانون و پایبند بودن مردم آن به آداب و رسوم قبیله‌ای به جای قوانین منسجم، این آیات واقعاً اعجازبرانگیز است. در این آیات فقهی و حقوقی که تحت عنوان آیات احکام مشهورند، کوچکترین مسأله تا بزرگترین آن فرود آمده است و تمام جوامع را از نظر اداره زندگی فردی و اجتماعی راهنمایی کرده است.

۲. اعجاز قرآن در خبر دادن از عالم غیب

خبر از عالم غیب به دو قسم متفاوت در قرآن وارد شده است:

الف) بیان سرگذشت انبیاء سلف و اقوام و ملت‌های گذشته، مانند: قصه حضرت یوسف، حضرت سلیمان، قوم عاد، ثمود و غیره. بیان این وقایع را بدان جهت غیگویی و اخبار از غیب دانسته‌اند که از یک سو پیامبر اکرم (ص) اتمی بود و خواندن نمی‌دانست و از سوی دیگر آنچه در تورات و دیگر کتب آسمانی آمده، تحریف شده و متفاوت با همین سرگذشتها در قرآن است، بنابراین آنچه در قرآن پیرامون سرگذشت انبیاء سلف فرود آمده از مجرای وحی بوده و خبر از عالم غیب به شمار می‌رود.

ب) اخبار از آینده و به وقوع پیوستن آن، در قرآن کریم چندین آیه اخبار از آینده است که همه آنها به واقعیت پیوسته است. از جمله به آیات ذیل می‌توان اشاره کرد: «عُلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبتهم سیغلبون فی بضع سنین، روم، ۱»^۱ که وعده پیروزی روم بر ایران را چند سال قبل از وقوع آن به اطلاع می‌رساند. و نیز آیه شریفه: «إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیکَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُکَ الِی مَعَادٍ»^۲ که پیشگویی در خصوص بازگشت پیامبر (ص) به سرزمین مکه را دربردارد. و آیه: «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ أَنْشَاءَ اللَّهِ آمَنِينَ مَحْلِقِينَ رُؤُوسَکُمْ وَ مَقْصُرِينَ لَاتَخَافُونَ، فتح، ۲۷»^۳ که در خصوص پیشگویی قرآن نسبت به فتح مکه نازل شده است.

۱. المیزان، ج ۱، ص ۶۴.

۲. به راستی همان کس که قرآن را برای تو فرض و مقرر کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز می‌گرداند.

۳. خداوند شما را داخل مسجدالحرام خواهد کرد به خواست خود و به صورت ایمن و بدون خوف در حالی که سرهای خود را می‌تراشید و موهای خود را کوتاه می‌کنید.

۳. اعجاز از نظر عدم اختلاف در سبک و سیاق آیات و سوره‌های مکی و مدنی

سخن انسان همراه با سنین او و با توجه به وضع زندگی او متفاوت خواهد بود. سخنان یک شاعر یا نویسنده در دوران جوانی با دوران میان‌سالی او متفاوت است و همچنین سخنان انسان در ایام رفاه و برخورداری از نعمت با ایام گرفتاری او متفاوت است در صورتی که سخن قرآن در آغاز رسالت پیامبر (ص) با سخن آن در آخرین روزهای عمر پیامبر (ص) یکسان و بدون تفاوت است و نیز آیات قرآنی در روزگاری که پیامبر اکرم (ص) در نهایت سختی به سر می‌برد مانند: زندگی در شعب ابوطالب و یا سنگ‌باران شدن در کوچه‌های طائف با زندگی او در مدینه و سلطه بر امکانات بسیار، تغییری در سبک و سیاق قرآن نداده است و از این روی فرموده است: «افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً، نساء، ۸۲»^۱ اگر قرآن را مورد تدبر قرار دهند متوجه می‌شوند که چنانچه ساخته دست بشر بود و از جانب غیر خدا فراهم آمده بود در آن اختلافات بسیار دیده می‌شد و عدم اختلاف دلیل آسمانی بودن آن است.

اعجاز لفظی قرآن کریم و ارزش و اهمیت سخن

چنانکه از این پیش اشاره شد منظور اصلی در این مقدمه اعجاز لفظی و کلامی قرآن و بیان تناسب این نوع از اعجاز و مهارت‌های لازم در سرزمین و مردم حجاز است. از این روی پس از آشنایی مختصر با انواع اعجاز و معجزه به هدف اصلی یعنی معجزه بودن قرآن از نظر سخن آسمانی و کلامی که ارائه آن خارج از توان و قدرت انسان معمولی است، روی می‌آوریم:

معجزه پیامبر اسلام (ص) سخن و کلام است: پدیده‌ای که از یک سو با جهان معنی و آسمان وحی در ارتباط است و از سوی دیگر با عالم خاک، گوهری که مغز جان را پوست و روح و روان آدمی را نقش و ترجمان است و رازی از اسرار پنهان الهی.

این سخن چون پوست و معنی مغزدان	این سخن چون نقش و معنی همچو جان
این سخن پیدا و پنهان است بس	که نباشد محرم عنقا مگس
سخن پدیده‌ای است همانند انسان، ناشناخته، و لطیفه‌ای که «یُدْرَك و لا یوصف»: از این رو:	

به حقارت نتوان کرد نظر سوی سخن	سخن آن است که از عرش برین آمده است
دل ما چون نکند میل سخن کاین گوهر	خاص از بهر دل ما به زمین آمده است
سخن، کلید در اندیشه‌ها و بیان‌کننده عواطف و احساسات آدمی است. افشای اسرار و	

۱. آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند تا بدانند که اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار یافت می‌شد.

رموز درونی و متجلی ساختن افکار و اندیشه‌های نیک و بد انسان را زبان و بیان عهده‌دار است. تفهیم و تفاهم میان افراد بشر را سخن میسر می‌سازد. سخن، گاه، وسیله گشودن رازهای دل است و درد، رنج، سرور، شادی و عمق عواطف آن را آشکار می‌کند و گاه آبراز عبودیت انسان است و رازها و نیازهای او را در پیشگاه معبود بیان می‌نماید. اندوخته‌های ضمیر و معماهای علمی که فکر آنها را تحلیل می‌کند به یاری زبان و در قالب سخن آشکار می‌شود.

خلاصه آنکه سخن، افسونگر ماهری است که گوش هوش شنونده را تصاحب کرده، او را مجذوب خویش می‌نماید و حدیث و *وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا*^۱ اشاره به آن است. آیه شریفه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ • عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۲ خود بیان حیرت‌انگیزی است که سحر بیان و نعمت زبان را کمال‌بخش آفرینش انسان قرار داده است.

در اهمیت سخن همین بس که فیضان فیض از سوی فیاض مطلق و برقراری ارتباط با نبی مرسل و ابلاغ پیام هدایت خلق را کتاب و الفاظ و عبارات آن عهده‌دار است، تا جایی که فرمود: *حَم • تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ*.^۳

افکار بلند اندیشمندان و اندوخته‌های علمی و هنری کاشفان، عالمان و هنرمندان با این پدیده پربهاست که به آگاهی پژوهندگان و پویندگان می‌رسد.

همبستگی سخن با اندیشه

مطلب شایان پذیرش، بی‌تردید، پیوند اندیشه با سخن است. در بیتی که به حضرت علی (ع) منسوب است می‌خوانیم *الْمَرْءُ بِأَصْغَرِيهِ*^۴. جلال‌الدین محمد مولوی در این زمینه سروده است: ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای از این رو اگر انسان در کتب آسمانی و از جمله در قرآن کریم مورد ستایش قرار گرفته و مفتخر به تاج «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»^۵ گشته است، به سبب وجود نیروی تفکری می‌باشد که خداوند در او

۱. مجمع‌الامثال میدانی، ج ۱، ص ۹۰.

۲. [خدای] انسان را آفرید، به او بیان آموخت (الرَّحْمَنُ، ۳ و ۴).

۳. حاء، میم، وحی [نامه] ای است از جانب [خدای] رحمتگر مهربان. کتابی است که آیات، بروشنی بیان شده؛ قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند (فُصِّلَتْ، ۱-۳).

۴. «وانما المرء باصغریه کل امرء رهن بما لَدِيهِ» تمام ارزش و اهمیت انسان به دو عضو بظاهر کوچک او (عضو مرکز اندیشه و ابراز بیان محصول اندیشه، یعنی قلب و زبان که اعضای دیگر، طفیل این دو عضو گرانبه‌ایند) و در گرو محتویات درونی و اندوخته‌های فکری خود اوست.

۵. و براستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم (بنی اسرائیل، ۷۰).

به ودیعت نهاده است. نیروی تفکر در انسان از چنان ارزشی برخوردار است که پیامبر اکرم (ص) یک ساعت تفکر را با شصت سال عبادت برابر، بلکه بالاتر از عبادت کورکورانه هفتادساله دانسته و فرموده‌اند: *تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً*^۱، و این بدان معنی است که زیان گشودن به سخنی که با فکر رابطه نداشته باشد ولو آنکه در عبادت گفته شود، بی‌ارزش است.

در تأیید ارزش تفکر و تعقل کافی است بدانیم که در قرآن کریم هرجا به بیان آیات و نشانه‌های قدرت خالق و عظمت جهان آفرینش اشاره شده درک و فهم آنها را به صاحبان عقل و اندیشه‌ها فرموده است و این نشانه آن است که هرچه هست همان اندیشه است. لذا چنانچه ابزار بیان و کلید زبان نبود، اندوخته‌های فکر در ضمائر، همانند گنجی پربها، سر به مهر و در بسته می‌ماند و بشر به معارف گسترده‌ای که محصول تلاش فکر اوست نمی‌رسید. آدمی به وسیله سخن - که با استعانت از واژه‌ها و وضع لغات در برابر معانی ذهنی، آن را به صورت ابزار ارتباطی درمی‌آورد - جواهر مکنون را از اعماق ذهن بیرون کشیده، آنها را به دیگران منتقل می‌کند و بدین ترتیب، جوامع بشری برای رسیدن به کمال مطلوب در همزیستی به تفاهم می‌پردازند.

سخن از دو جهت حایز اهمیت است:

الف) از آن جهت که همزیستی را میسر می‌سازد و آدمی به وسیله آن با هموعان خود ارتباط برقرار می‌کند، نیازمندیهای خود را به اطلاع آنان می‌رساند و از نیازمندیهای آنان مطلع می‌شود؛

ب) از آن جهت که ناقل معارف درونی و پیام‌بخش الهامات ذهنی در میان افراد است. آنچه سخن و سخنوران را از ارزش و اهمیت ویژه برخوردار ساخته همین جنبه اخیر است. این ارزشمندی آنچنان والا است که در بیان نمی‌گنجد و زبان قلم از تحریر و تقریر آن ناتوان است. طبقه سخنوران از آن جهت که آفرینندگان معانی و لغات و حافظان واژگان و ترکیبات زبان خویشند و پیوسته به آن طراوت و تازگی می‌بخشند و بدین وسیله ملیت و حیثیت قوم خود را جاودانه می‌سازند از امتیاز ویژه‌ای برخوردارند. خداوندان سخن و امرای کلام در زبان پارسی از همین روی به زبان و سخن خویش بالیده و آن را قند پارسی لقب داده و یا به کاخ بلندی تشبیه کرده‌اند که از باد و باران گزند نمی‌بیند و گوینده آن حیات جاودانه می‌یابد و مفتخر است که نه تنها نام خود را جاودانه می‌سازد بلکه ملیت خویش را از تضعیف و فنا مصون می‌دارد. اگر برخی از اربابان سخن، خود را مرغ سخندانی خوانده‌اند که مُلک را با تیغ سخن مسخر خویش ساخته‌اند و یا کلام را در رفعت به اعلیٰ علیین برده و در گوارایی به ماء معین رسانده‌اند، تأکیدی است به والایی سخن و ارجمندی سخندان.

رابطه سخن و علوم بلاغت

ممکن است این پرسش به ذهن خواننده خطور کند که بحث درباره ارزش و اهمیت سخن ضمن پیشگفتار علوم بلاغت به چه معنی است. پاسخ این سؤال با مطالعه نکات زیر که در ضمن، هدفهای اساسی علوم بلاغت را مشخص می‌کند قابل دریافت است:

۱. مجموع فنون بلاغت حاوی اصول و قواعدی است که به سخنور و گوینده یا نویسنده می‌آموزد که از کدام واژه استفاده کند و از انتخاب چه کلماتی پرهیزد تا گفتارش فصیح و قابل درک بوده، مخاطب خویش را دچار حیرت و سرگردانی نسازد. سپس می‌آموزد که همیشه همه مخاطبها یکسان نیستند؛ بعضی باهوشتر و سریع‌الانتقال‌تر و برخی از استعداد و هوش کمتری برخوردارند. مقام و موقعیتها نیز متفاوت و متنوعند و هر مخاطب دارای حالتی خاص است و هر سخن باید در موقعیتی مخصوص به خود القا شود.

سخنور ماهر با تکیه بر اصول و قواعد مذکور، سخن خویش را با حال و مقام تطبیق می‌دهد و با هر مخاطب، مطابق با وضع روحی، اعتقادی و استعدادی او سخن می‌گوید. بدین ترتیب سخن او از چنان رسایی و بلاغتی برخوردار می‌شود که شنونده را مجذوب ساخته، مضمون را در اعماق جان او می‌نشانند. کوتاه سخن آنکه همان‌گونه که اگر سخن نباشد، اندیشه‌ای بیان نخواهد شد، اگر نظم و فصاحت و بلاغت سخن نباشد این گوهر ارزشمند در ادای رسالت خویش ناتوان خواهد بود.

۲. سخن قرآن کریم والاترین سخن است. قرآن نه تنها کلام خداوندی است بلکه حاوی و حامل مضامین آسمانی و حبل‌المتینی می‌باشد که رابطه خلق و خالق بدان بسته است. برای زندگانی این جهان، راهنمایی دلسوز و برای جهان باقی تضمین‌کننده فلاح و سعادت می‌باشد. از این رو عامل دیگری که انگیزه اهتمام به علوم بلاغت را روشن می‌کند و آموختن آن را راجحان می‌بخشد آن است که این کتاب و این سخن از آغاز نزول، انظار جهانیان را به خود معطوف کرده و در تمام محافل علمی، ادبی و دینی و اعتقادی مورد بحث قرار گرفته است و صدها بل هزارها محقق و پوینده درباره جنبه‌های متفاوت آن به بحث نشسته‌اند.

آن ویژگی که بیش از ابعاد دیگر مطرح شده فصاحت و بلاغت قرآن است؛ به خصوص که این سند دینی، معجزه پیامبر ما (ص) عنوان یافته است؛ چنانکه حضرت موسی (ع) را عصا و ید بیضا و حضرت عیسی (ع) را دم مسیحایی معجزه بوده است.

شناختن عمق این سخن آسمانی و پی بردن به فصاحت و بلاغت و دیگر ویژگیهایی که آن را به صورت معجزه جلوه داده است بدون آشنایی با فنون بلاغت ناممکن می‌نماید و اصولاً از همان آغاز پیدایش این فنون که به اواسط سده سوم هجری مربوط است هدف اساسی از تنظیم قواعد آن، شناخت و اثبات اعجاز قرآن کریم بوده است.

از آنجا که سخن قرآن سخنی اعجازآمیز است و اثبات آن از اهمیتی کامل برخوردار می‌باشد و نیز از آن جهت که با فنون بلاغت رابطه تنگاتنگی پیدا کرده است، لازم می‌آید که شمه‌ای از ویژگیهای دوران نزول این کلام معجزنشان و (با توجه به آنکه پیش از این به لزوم تناسب معجزه هریک از پیامبران با سرزمین و محیط آنان اشاره کردیم) زمینه سخن و سخنوری را در آن دوران تقدیم داریم.

سخن و سخنوری در عربستان و حجاز و رویارویی سخن اعجازآمیز قرآن با آن
 با آنکه شبه جزیره عربستان در اواخر سده ششم میلادی (کمی پیش از ظهور اسلام) از حیث فرهنگ و تمدن سرزمینی فقیر و عقب افتاده با مردمی بیشتر بدوی و چادرنشین بود و با هیچ یک از کشورهای متمدن آن روزگار، مانند ایران، روم، یونان، هند و ... قابل قیاس نبود، از حیث سخن و سخن‌سرایی، سرودن شعر و ایراد خطابه در صدر قرار داشت. شواهد تاریخی، تاریخ ادبیات عرب و قصایدی مانند معلقات سبع و شروخی که بر آنها نوشته شده و نیز طبقات شعرا و خطبا، همه نشان‌دهنده این واقعیت است که در سرزمین حجاز سخن و سخنوری بازاری گرم و پررونق داشته است و در آنجا سخنورانی بلیغ و سخن‌شناس می‌زیسته‌اند.

آثاری که از آن زمان به جای مانده برهانی است قاطع بر آنکه مردم آن زمان و آن سرزمین در سخن و شناخت انواع آن مهارت کامل داشته‌اند. تاریخ ادبیات عربی حاکی از آن است که گویندگان و سرایندگان آن دوره، هنگام ایراد سخن و انشای شعر می‌کوشیدند سخنشان نشأت یافته از احساس باشد تا چون به گوش شنونده رسد اعماق روح و قلب او را تسخیر کند. گزینش الفاظ فصیح، ترکیب متناسب آرایشهای لفظی و معنوی و نیز رعایت حال و موقعیت در آثار آنان بوضوح مشهود است. سرودن شعر و ایراد خطابه حد و مرز و اصول و قواعدی داشت و شاعری و سخنوری مقامی بود که هرکسی بسادگی به آن دست نمی‌یافت؛ این مقام به کسانی اختصاص می‌یافت که در گزینش الفاظ فصیح و القای معانی لطیف و بدیع برای آفرینش اثری ادبی، از طبعی لطیف و ذوقی سلیم برخوردار بودند.

در حجاز و بخصوص در مکه و پیرامون آن بازارهایی وجود داشت که در مراسمی از سال برپا می‌شد و مردم از دور و نزدیک در آنها اجتماع می‌کردند. بازار عکاظ یکی از این بازارها بوده است. این بازار که میان مکه و طائف قرار داشت از نیمه دوم ماه ذیقعده دایر می‌شد و تا آخر همان ماه ادامه می‌یافت و از اول ماه ذیحجه به منی و عرفات و بازار ذی‌المجاز انتقال می‌یافت. بازار

عکاظ بازاری بین‌المللی بود و از این رو بجز قبایل معروف عرب از قبیل قریش، هوازن، سلیم و بنی‌المصطلق، دیگر طوایف و قبایل نیز آزادانه به آنجا می‌آمدند. در این بازار علاوه بر تجمع تجار و صاحبان کالا و علاوه بر انجام معاملات کوچک و بزرگ، مسائل سیاسی، اجتماعی و ادبی نیز مطرح می‌شد.

گشایش و کار این بازار چون مصادف با ماههایی بود که طبق آیین آن دیار جنگ و تعرض به یکدیگر ممنوع بود و امنیت از هر جهت فراهم می‌شد، هرکس آزادانه به تبلیغ و ترویج عقاید خود می‌پرداخت. ارباب سخن نیز به عرضهٔ بهترین سروده‌های خود می‌پرداختند. نه تنها سخنوران معروف برای هنرنمایی به آنجا می‌آمدند، نوخاستگان و تازه‌شاعران محل نیز شرکت می‌کردند تا اجازه سخنوری دریافت کنند، چون این نوع بازارها به منزلهٔ میدان مسابقه‌ای بود که هرکس از آن پیروز بیرون می‌آمد و مورد تأیید استادان و متخصصان قرار می‌گرفت حق داشت خود را سخندان بدانند.

مسابقهٔ ادبی در این مراکز بسیار جدی بود و کیفیت آن از این قرار بود که متخصصان به عنوان داور در جای مخصوص به خود قرار می‌گرفتند و پس از استماع سروده‌های شرکت‌کنندگان و بخصوص نوخاستگان، عیب و هنر هریک را بی‌پروا بیان می‌کردند. داوری این صاحب‌نظران که بیشتر از قبيلةٔ قریش بودند مورد تأیید بود و کمتر جای اعتراض داشت.

ادیب و استاد ادب عربی معاصر، شوقی ضیف، یکی از نمونه‌های معروف این مسابقات و کیفیت داوری پیش‌کسوتان را آورده است که خلاصه‌ای از آن را می‌خوانید: در یکی از مسابقاتی که در بازار عکاظ برگزار شد و داور مسابقه، نابغهٔ ذبیانی، شاعر معروف عرب پیش از اسلام (م ۶۰۴ م) بود سه تن از شاعران به نامهای اعشی، حسان بن ثابت و شاعره‌ای به نام خنساء شرکت جستند و شعر خویش را انشاد کردند. نابغه پس از شنیدن سروده‌های آنان نظر داد که سخن خنساء از سروده‌های دو شاعر دیگر بهتر است و شعر اعشی نسبت به شعر حسان برتری دارد.

حسان پس از آگاهی از داوری نابغه برخلاف معمول برآشفته و زبان به اعتراض گشود. او داوری را غیرمنصفانه تلقی کرد و گفت: سروده‌های من از شعر خود داور هم برتر است و من این داوری را نمی‌پذیرم. نابغه با کمال خونسردی و متانت که شرط حکمیت بود گفت: برای آنکه حقی از تو پایمال نشود آزمایش مجددی انجام می‌دهیم، از میان تمام اشعاری که تاکنون سروده‌ای، آن که به پندار خودت از همه زیباتر است برگزین و در این مجمع بخوان تا مورد سنجش و قضاوت قرار گیرد. حسان دو بیت زیر را که بهترین اشعار خویش می‌پنداشت ارائه کرد:

لَنَا الْجَفَنَاتُ الْغُرَّ يَلْمَعْنَ بِالضُّحَى وَأَسْيَافُنَا يَقْطُرْنَ مِنْ نَجْدَةٍ دَمًا
وَلَدْنَا بَنِي الْعَنْقَاءِ وَابْنِي مُحَرَّرِي فَأَكْرِمَ بِنَا خَالًا وَ أَكْرِمَ بِنَا ابْنَمَا

در بعضی روایات آمده است که نابغه خود به نقد این دو بیت پرداخت و بعضی دیگر گفته‌اند روی به خنساء کرد و از او خواست که عیوب این دو بیت را برشمارد. به هر حال در آن محفل عیوبی برای اشعار وی برشمرده‌اند: واژه جَفَنَات که جمع جَفَنَة به معنی پیاله و قدح است مورد نقد واقع شد و گفتند این واژه جمع مؤنث سالم است و معمولاً هرگاه بدون قرینه استعمال شود بر تعداد کمتری دلالت دارد و تو که در مقام فخر و مباهات هستی لازم بود به جای آن، جَفَنان به صورت جمع مکسر می‌آوردی تا بر پیاله‌های نامحدودی دلالت کند، چون در مقام مباهات، مبالغه مطلوب است. همچنین لازم بود به جای يَلْمَعْنَ، يَبْرَقْنَ و به جای بِالضُّحَى، بِاللُّجَى و به جای يَقْطُرْنَ، يَجْرِيْنَ و به جای وَلَدْنَا، وُلِدْنَا می‌گفتی که در هر کدام از این واژه‌ها مبالغه‌ای بود که در این قبیل موارد مطلوب است. حسان با شنیدن عیوب شعر خود و تأیید صاحب‌نظران تسلیم گردید و از میان جمع خارج شد. محمد محی‌الدین عبدالحمید در آغاز کتاب شرح تفتازانی بر مختصر المعانی داستان فوق را با تفصیل بیشتر ذکر کرده و می‌گوید: در ایام جاهلیت در بازار عکاظ خیمه‌ای از چرم برای ابوامامه زیاد نابغه ذبیانی، معروف به حکیم عرب، برپا می‌شد و شعرا از هر سو به نزد او روی می‌آوردند تا نظر او را درباره شعر خود جویا شوند و هر نظری که نابغه اظهار می‌کرد قابل نقض نبود. آنگاه به مشخصات کامل خنساء اشاره می‌کند و می‌گوید: نامش ثَمَاضِر دختر عمرو بن شدید خنساء بود و در آن روز برای ارائه قصیده‌ای که در رثای برادرش، صخر بن عمرو سروده بود، به بازار عکاظ آمده بود. در شواهد مطول، مؤلف علاوه بر اشاره به داستان مذکور داستان دیگری را آورده است که شاهد دیگری است بر اهمیت سخن و سرودن شعر در عربستان. مؤلف می‌گوید: امرؤ القیس همسری از قبیله طی برگزیده بود به نام ام جندب. او نیز سخندان و سخن‌شناس بود. مهمانی بر آنان وارد شد که به علقمة بن عبده شاعر معروف بود. طبق معمول ضمن نشستی که داشتند بحث شعر و شاعری را مطرح کردند و هریک مدعی برتری نسبت به دیگری شدند و سرانجام قرار شد هر کدام درباره موضوعی که ام جندب تعیین می‌کند قصیده‌ای بسراید و داوری آن به عهده ام جندب باشد. وقتی قصیده آن دو به اتمام رسید ام جندب با دلایل روشن شعر علقمه را بر شعر همسر خود امرؤ القیس برتر دانست. امرؤ القیس خشمگین گردید و همسر خود را طلاق داد.^۱

۱. شواهد مطول، اواخر فن معانی بدون شماره صفحه.

قصدها از طرح مطلب فوق شرح حال شاعران یا ذکر تاریخ ادبیات نیست، بلکه چنانکه اشاره شد قصد ما ارائه شواهدی در خصوص وضع سخنوری و ارزش سخن در حجاز در اوان نزول قرآن کریم و ادای این مطلب است که کلام خدا و سخن وحی در محیطی و در میان مردمی فرود آمد که تا این اندازه به سخن و تنظیم کلام اهتمام می‌ورزیدند.

ایراد شعر و خطابه آنچنان اهمیت داشت که شاعر و خطیب، پیش از عرضه و ارائه سخن خود، به صاحب نظران مراجعه می‌کرد و در انتخاب کلمات و تناسب آنها با جمله و دیگر خصوصیات و ریزه کاریهایی که لازمه یک شعر یا خطابه مؤثر و احساس برانگیز است به مشورت می‌پرداخت و هنگامی به القا و ارائه آن اقدام می‌کرد که از سلامت و صحت آن اطمینان کامل به دست می‌آورد.

وضع مذکور نشان می‌دهد که قرآن با محیطی مواجه بوده است که اگر سخن و کلامی در آن محیط به گوش می‌رسید نظر فصیحان و بلیغان و سخن‌شناسان را به خود جلب می‌کرد و مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت.

حال می‌توان معجزه بودن قرآن را چنانکه باید ترسیم کرد. با توجه به رواج بازار سخن و مهارت اکثر سران قبایل حجاز بخصوص قبیله قریش در سخن‌شناسی، به اعجاز قرآن بیشتر و بهتر پی می‌بریم و درمی‌یابیم که این کتاب آسمانی در آغاز نزول در میان قومی نازل شد که از مهارتهای مذکور برخوردار بودند و خود، اهل سخن و سخنوری به شمار می‌رفتند. ثبوت اعجاز قرآن از آن روست که قوم یاد شده با همه مهارتها در شناخت کلام و ایراد بلیغ‌ترین سخن و با همه هنرمندی در ارائه لطیفترین معانی با زیباترین الفاظ، آنگاه که با سخنان قرآن، این کلام آسمانی که با محتوایی الهی و الفاظی شیرین در فضای مکه طنین افکند، مواجه شدند تمام آنان، خود را در برابر آن، ضعیف، ناتوان و عاجز یافتند و در آغاز به قصد آنکه خواهند توانست با آن مقابله کنند به مخالفت برخاستند ولی خیلی سریع به عجز خود اعتراف کردند و در برابرش زانو زدند. این امرای کلام فصاحت و بلاغت قرآن را خارج از طاقت و توان بشر یافتند، مخصوصاً که آن را از زبان کسی می‌شنیدند که تا آن زمان حتی یک بیت شعر یا یک جمله به عنوان خطابه از او شنیده نشده بود و از سوی او نظر صداقت و امانت مورد تصدیق و تأیید همگان بود.

قرآن خود پاره‌ای از نمونه‌های رویارویی سخن‌سرایان حجاز با قرآن و شگفت‌زدگی و عکس‌العمل آنان در مقابل آن را بیان کرده است. از جمله در سوره مبارکه المدثر پس از چند آیه که مربوط به شخص پیامبر (ص) و اوامر لازم به ایشان است، یعنی از آیات «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا • وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا • وَبَنِينَ شُهُودًا • وَمَهْدُتٌ لَهُ تَمْهيدًا • ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ • كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا • سَأَرْهِقُهُ صَعُودًا • إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ • فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ • ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ • ثُمَّ نَظَرَ • ثُمَّ عَبَسَ وَ

بتز»^۱ حکایت حال یکی از معاریف و متنفذان آن دیار به نام ولید بن مغیره مخزومی را ذکر می‌فرماید. ولید در مکه از مقامی برخوردار بود که بسیاری از مردم آنجا می‌گفتند اگر قرار بود پیامبری مبعوث شود باید او مبعوث می‌شد.

در تفسیر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان معروف به گازر، ذیل آیات مذکور می‌خوانیم: «این آیات در شأن ولید بن مغیره نازل شد. او در میان قوم خود و در مکه یگانه زمان بود و او را وحید حجاز می‌نامیدند، چون از هر جهت کم‌نظیر یا بی‌نظیر بود. در ثروت او نوشته‌اند هزارهزار دینار نقدینه داشت و باغی در طائف داشت که در طول سال میوه آن قطع نمی‌شد و «جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا» اشاره به آن باغ است. او را پانزده پسر رشید بود که همواره در کنار او بودند و کمتر کسی در حجاز از این نعمت برخوردار بود.

روزی سوره مبارکه حم تنزیل بر پیامبر فرود آمد و آن حضرت آن سوره را با صدای بلند تلاوت فرمودند. پس از آنکه پیامبر آن سوره را تا به آخر خواندند متوجه گردیدند که ولید بر در مسجد الحرام بوده است. سوره مذکور را باز از سر بخواندند و ولید تمام آن را شنید و با شنیدن آن، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که گفت: کلام محمد (ص) نه کلام انس است و نه کلام جن. کلامش شیرین و دلریا و همانند شاخه‌های تازه و خرم و پرتراوت است و چونان درختی است که بر بالای آن میوه شیرین و در زیر آن برگهای آکنده از شبنم است. کلام محمد (ص) کلامی است فوق همه کلامها و هیچ سخنی را یاری برابری با آن نیست. چون قضاوت ولید درباره سخن پیامبر (قرآن) به گوش کفار رسید آنان را به وحشت انداخت، چون از تأثیر گفتار ستایش‌گونه او بر مردم آگاه بودند. ابوجهل آنان را از نگرانی بیرون آورد و گفت: من نظر ولید را تغییر خواهم داد. ابوجهل که برادرزاده ولید بود و نقطه ضعفهای او را خوب می‌شناخت با ساختن دروغ و حیل‌های مناسب به خانه او رفت. به هنگام ورود حالت دلتنگی و افسردگی به خود گرفت و در کنار او نشست تا احساس ولید را برانگیزد، ولید از علت افسردگی او جويا شد و ابوجهل از این فرصت استفاده کرده گفت: چگونه دلتنگ نباشم که مردم درباره تو سخنانی می‌گویند که من طاقت شنیدن آنها را ندارم. مردم می‌گویند: ما در صدد برآمده‌ایم تا مالی گرد آوریم و آن را به ولید که پیر گشته و درآمدش نقصان پذیرفته تقدیم کنیم تا از عزم خود که می‌خواهد آیین پدران خویش را رها کند و به آیین

۱. مرا با آن که [او را] تنها آفریدم و گذار، و دارایی بسیار به او بخشیدم و پسرانی آماده [به خدمت دادم] و برایش [عیش خوش] آماده کردم؛ باز [هم] طمع دارد که بیفزایم ولی نه، زیرا او دشمن آیات ما بود. بزودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می‌کنم. آری [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید. کشته باد، چگونه [او] سنجید؟ [آری] کشته باد، چگونه [او] سنجید. آنگاه نظر انداخت، سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید (مدثر، ۱۱-۲۲).

محمد بگراید متصرف شود. ولید با شنیدن سخنان او سخت خشمگین شد و ضمن تحقیر پیامبر و اصحاب او، لحن خود را تغییر داد و آن احساس را که از علو سخن قرآن در دل داشت کتمان کرد و گفت: سخنان او سحرآمیز و ساخته دست بشر است.^۱

تفاسیر دیگر نیز شرح این ماجرا را با اندک تفاوتی ذکر کرده‌اند. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر سوره فوق می‌نویسد: «پیامبر را (ص) رسم چنان بود که در کنار حجازالاسود یا حجر اسماعیل می‌نشست و به خواندن قرآن می‌پرداخت. قریش گرد ولید بن مغیره اجتماع کردند و از او خواستند که بگوید سخنان محمد (ص) از سوی بشر است، شعر است یا سحر یا کهانة و یا خطابه. ولید گفت: رخصت دهید تا سخنان او را بشنوم و سپس به حضور پیامبر رفت و به او گفت: از اشعار خود برایم بخوان، پیامبر فرمود: این کلام خداوند است، کلامی است که فرشتگان از شنیدن آن مسرور می‌گردند، ولید گفت: مقداری بر من تلاوت کن و پیامبر چند آیه از سوره حم سجده تلاوت فرمود، ولید با شنیدن آن سخن لرزه بر اندامش عارض گردید و موی بر تنش برخاست و بی آنکه پیش قریش برگردد به خانه خویش رفت.

قریش به ابوجهل متوسل گردیدند و گفتند: ای ابوالحکم! ولید از آیین پدران ما برگشته و به آیین محمد (ص) درآمده است، چون پس از آنکه سخنان او را (قرآن را) شنید پیش ما مراجعت نکرد. ابوجهل فردای آن روز به خانه ولید رفت و به او گفت: ای عمو، ما را سرافکنده و رسوا ساختی، چرا به آیین محمد درآمدی؟ پاسخ داد: به آیین او نگریده‌ام ولی سخنانش چنان مرا تحت تأثیر قرار داد که لرزه بر تنم افتاد و تمام وجودم را تسخیر کرد. ابوجهل از او توضیح خواست و سؤال کرد: کلام او شعر است یا خطابه؟ ولید پاسخ داد: هیچ کدام، از شعر و خطبه و کهانة بالاتر است. ما با انواع شعر آشنایی داریم، کلام او هیچ گونه شباهتی به شعر ندارد. ابوجهل اصرار کرد و گفت: پس ما سخنان او را چه بنامیم؟ ولید گفت: سخنان او سحر است، سحری که اعماق جان را تسخیر می‌کند. ولید بدان جهت حقیقتی را که دریافته بود کتمان کرد که بیم از دست دادن نفوذ و سروری بر قوم خود، او را تحت فشار قرار می‌داد.^۲

ولی آنچه بخوبی آشکار است این حقیقت است که ولید با آنکه ظاهراً کلام پیامبر را سحر اعلام کرده است غیرمستقیم فهمانده است که سخنان ایشان دارای سطحی فراتر از آن است که سخن سرایان عرب بتوانند با آن برابری کنند. همین که وی نتوانست بی تأمل سخنی به زبان آورد و پس از یک شب بیداری و جدال با خویش مغلوب جاه و مقام شد و بظاهر آن را سحر و ساخته

۱. جلاءالاذهان و جلاءالاحزان، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

۲. علامه محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۹۲.

دست بشر دانست بهترین دلیل بر عجز وی و ضمناً اقرار و اعتراف او بر اعجاز قرآن است. دلیل روشتر برای اثبات این حقیقت که همه ارباب سخن در برابر قرآن به زانو درآمدند و به عجز خود اعتراف کردند تحدی قرآن کریم است.

تحدی

تحدی در لغت از یاب تفاعل و به معانی: فراخواندن طرف مقابل به مقابله و مبارزه، ارائه و نشان دادن قدرت و نیز به معنی مسابقه و هماوردخواهی و مبارزه طلبی آمده است. این منظور ذیل واژه تحدی می نویسد: تحدی فلاناً، یعنی فلان شخص را به مقابله و مبارزه دعوت کردم و از او خواستم که چنانچه نسبت به توانایی، هنر یا کار خارق عادت از ناحیه من تردید و شک دارد یا آن را ضعیف می شمارد مثل و مانند آن را ارائه کند.^۱

تحدی در اصطلاح قرآنی و مسائل اعتقادی و کلامی

در مسائل اعتقادی منظور از تحدی آن است که هریک از انبیاء و فرستادگان الهی ضمن ارائه معجزه خویش متناسب با فرهنگ و معارف مردم و محیطی که از میان آن انتخاب گردیده جهت تثبیت اعجاز و صدق دعوت خود از منکران و مخالفان رسالت خود بخواهد که چنانچه معجزه و کار و عمل معجزآسای او را ساخته دست بشر می دانند مثل و مانند آن را بیاورند و ارائه کنند، مانند: تحدی قرآن در آیه ذیل: «وإن کُنتُم فی ریب مما نزلنا علی عبیدنا فأتوا بسورۃٍ من مثله وادعوا شُهَدائکم من دون الله إن کنتم صادقین، بقره، ۲۲» اگر در قرآن و کلامی که ما بر بنده خویش (پیامبر) فرورستادیم تردید و شکی دارید، یک سوره نظیر آن را بیاورید و از شاهدان خود دعوت کنید تا قدرت شما را ببینند اگر راست می گوئید. بنابراین قرآن کریم در جهت اثبات اعجاز خود و به زانو درآوردن فصیحان و بلیغان عرب و امرای کلام، در مقام هماوردخواهی از آنان که قرآن را سخن بشر می پنداشتند و آسمانی بودن آن را انکار می کردند خواسته است همانندش را بیاورند: «قُل لِّیْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً»^۲؛ «أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِبَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ»^۳؛ «و

۱. لسان لعرب، جلد ۱۴، ص ۱۶۸ و باقلانی، اعجاز قرآن، ص ۲۲۹.

۲. بگو هرآینه اگر انس و جن گرد آیند و به یاری یکدیگر برخیزند تا همانند قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد (بنی اسرائیل، ۸۸).

۳. اگر بر این باورند که این سخنان را خود ساخته و به خدا افترا بسته است بگو شما نیز همین کار را انجام ←

مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱؛ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ لَكِتَابًا عَزِيزًا • لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^۲.

چنانکه ملاحظه می‌کنید در آیات مذکور، ضمن آنکه خداوند با لحنی تهدیدآمیز معاندین را به مبارزه می‌خواند، در عین حال با لحنی سرشار از شفقت، ارباب سخن را هشدار می‌دهد و با بیان منطقی می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۳.

عدم اختلاف در سیاق و سبک قرآن خود برهانی است قاطع بر آنکه از سوی بشر و ساخته دست او نیست. مرحوم طباطبایی در ذیل تحدی قرآن می‌نویسد: عدم اختلاف در این آیات بیان‌کننده کمال فصاحت و بلاغت قرآن کریم است، چون آفریدگان این جهان همه تابع قانون تکامل می‌باشند و انسان نیز که جزئی از این جهان است، از این قانون مستثنی نیست. هر انسان از بدو تولد تا پایان زندگی پیوسته در حال تحول و تکامل است و در ذات و صفات دارای حالات متفاوت می‌باشد و تفاوت حالات، اندیشه و سخن او را نیز متفاوت می‌سازد و سخنان او در ایام پیری با ایام جوانی متفاوت است و همچنین در حالت خشم و آرامش و شادی و اندوه کلامش یکنواخت نمی‌باشد، در صورتی که پیامبر اکرم (ص) از آغاز بعثت تا پایان عمر، کلامش یکسان و بدون تفاوت القا گردیده است و آنهمه تحولات کمترین اثری در سخن او نداشته است.^۴

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی	بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نیند غیر قال	این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور	غیر گرمی می‌نیند شخص کور

(مولوی)

فصاحت الفاظ و جملات قرآن و میرا بودن از عیوبی که در متن درس خواهیم دید در

→ دهید و ده سوره مانند آن را بیاورید (هود، ۱۳).

۱. این قرآن نه آن است که بتوان به آن افترا بست و آسمانی بودن آن را منکر شد، ولی گواه و تصدیقی است در پیش روی شما و تفصیل کتابی است که تردید در آن راه ندارد و از سوی خدای جهانیان است (یونس، ۳۷).

۲. آنان که به قرآن پس از آنکه برای هدایتشان آمد کافر شدند بدانند این کتابی است گرمی. نه باطل گذشته به آن دست یابد و نه آینده؛ چرا که از جانب فرزانه‌ای ستوده نازل شده است (فصلت، ۴۱ و ۴۲).

۳. آیا در قرآن و نکات دقیق آن تدبیر نمی‌کنند؟ اگر از سوی کسی جز خداوند بود هرآینه در آن تفاوت‌های بسیار می‌یافتند (نساء، ۸۲).

۴. المیزان، ج ۱، ص ۵۹-۶۵.

حدی است که از آغاز نزول تا کنون همه علما و ادبای جهان اعم از مسلمان و غیرمسلمان در حد وسع و توان علمی خویش سعی کرده اند تا عیب و نقصی در آن بیابند که مغل فصاحت و بلاغت آن محسوب شود ولی بدان دست نیافته اند، چون اگر به کمترین و کوچکترین عیبی دست می یافتند با صدای بلند به جهانیان اعلام می کردند.

گلدزیهر نویسنده یهودی در کتاب العقیده و الشریعة فی الاسلام با نقادی هرچه تمام تر به مطالعه قرآن پرداخته است و به عنوان تفاوتی در سیاق آیات آن می نویسد: آیات و سوره های آن از حیث اسلوب از سوره مدنی انسجام و نظم بهتر و بیشتری دارد. او دلیل آن را فراغت و آسودگی خاطر پیامبر (ص) در مکه و گرفتاریهای او در مدینه ذکر کرده است. این دانشمند گویا از گرفتاریهای رسول اکرم (ص) و یاران اندک او در مکه: در محاصره اقتصادی بودن، زندگی در شعب ابوطالب و در مضیقه آب و غذا بودن و قطع رابطه جامعه مکه با ایشان و یا از تمسخرها و تهمت های ناروای کفار قریش نسبت به ساحت مقدسش بی خبر بوده است. گرفتاریهای آن بزرگوار در مکه بمراتب شدیدتر و رنج آورتر از مدینه بود؛ با این حال، تمام آیات مکی و مدنی دقیقاً با حال و مقام مطابقت دارد. هر عالم بصیر و سخن شناس چنانچه با توجه به مقام، موقعیت و زمان نزول، آیات را مورد دقت قرار دهد و به عمق آنها نظر افکند، در مقابل عظمت و اعجازش سر تعظیم فرود خواهد آورد و آن را مطابق با مقتضیات موجود خواهد دانست و مضمون آیه شریفه «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۱ را تصدیق و تأیید خواهد کرد.

محمد ابوزهره در کتاب معجزة الکبری به نشان دادن نمونه هایی از الفاظ قرآنی و دلالت آنها بر مقصود پرداخته است که شگفتی اهل تحقیق را برمی انگیزد، از جمله آیه «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^۲ را مطرح کرده است و به نقل از زمخشری می گوید: در استعمال واژه «أَذَاقَ» که بیشتر در معنی طعم تلخ بلا و عذاب و زیان به کار می رفته در این آیه در معنی چشاندن طعم گرسنگی (جوع) و چشاندن طعم ناامنی و ترس (خوف) استعمال شده است و با آسودگی خاطر، امنیت درون و غرق بودن در نعمت فراوان و روزی وسیع و رفاه در زندگی در تقابل است؛

۱. اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده، می دیدی، و این مثلها را برای مردم می زنیم، باشد که آنان بیندیشند (حشر، ۲۱).

۲. و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزی اش از هر سو فراوان می رسید، پس [ساکنانش] نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند، و خدا هم به سزای آنچه انجام می دادند طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید (نحل، ۱۱۲).

زیبایی اسلوب و بلاغت معنی بر ارباب ذوق پوشیده نیست و منظور از این آیه شریفه آن است که چشاندن طعم گرسنگی تنها مجازات در مقابل کفران نعمت عیش رغد می باشد و چشاندن طعم تلخ ناامنی و عدم اطمینان خاطر و نگرانی، عادلانه ترین مجازات در مقابل کفران نعمت امنیت است. آنگاه «جوع و خوف» را در لباسی که دایره وار کفران نعمت را احاطه کرده است مطرح نموده و فرموده است گریز از این دایره برای کسی میسر نیست.

به هر حال ظرافت و لطافت کلام خداوندی بالاتر از آن است که بشر هر قدر در شناخت الفاظ و دلالت آنها بر معانی و هر اندازه در تطابق کلام با مقتضیات حال مخاطب و مقام سخن دارای مهارت باشد باز در برابر فصاحت و بلاغت و دقت در رعایت حال مخاطبان کلام قرآن ناتوان است.

حضرت مولی الموحدين علی (ع) در خطبه هجدهم نهج البلاغه با توجه به برخی از آیات که در تحدی قرآن نازل گردیده است می فرماید: و الله سبحانه يُقُول: «مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» و قال: فِيهِ تَبَيَانٌ كُلُّ شَيْءٍ، وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سَبْحَانَهُ «و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» و ان القرآن ظاهره أُنَيْقٌ و باطنه عميق. لا تفتي عجائبه و لا تنقضي غرائبيه و لا تكشف الظلمات إلا به^۱. آری قرآن را ظاهری دلنشین و عباراتی شگفت انگیز است و دارای باطنی است ژرف و عمیق که تاریکیهای کفر و جهل جز به نور آن روشن نمی گردد و معجزه ای است باقی که تا ابد خواهد بود.

قاضی ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳ ق) در کتاب اعجاز القرآن ضمن مقایسه سخن آدمی و کلام الله مجید به ذکر تعداد کثیری از فحول ادبا و شعرا و کتاب و دیگر معاریف فصحا و بلغا پرداخته و بهترین آثار آنان را که بالاترین سخن در جهان ادب شناخته شده اند به میان آورده است و در هر کدام دهها عیب، غلط و نقص ادبی به دست داده و با دلایل علمی ثابت کرده است و سپس می گوید: با نظر عمیق و مطالعه دقیق در این آثار، آثاری که قرون متمادی به عنوان الگو و نمونه کلام بلیغ مورد توجه ارباب ذوق و ادب قرار داشت، و نیز مطالعه دقیق در نظم بدیع و تراکیب لطیف و معانی حکیمانه قرآن به اعجاز آن می توان پی برد و به این حقیقت که این کتاب، سخنی الهی است و خود قرآن نیز بدان صراحت دارد، دست یافت: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا...»^۲.

۱. حالی که خدای سبحان گوید: «فرونگذاشتیم در کتاب چیزی را» و گوید: در آن بیان هر چیزی است و یادآور شده است که بعضی قرآن گواه بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست؛ و فرمود: «اگر از سوی خدای یکتا نیامده بود، در آن اختلاف فراوان می یافتند.» ظاهر قرآن زیباست، باطن آن ژرف ناپیدا است، عجایب آن سپری نگرده، غرایب آن به پایان نرسد و تاریکیها جز بدان زدوده نشود.

۲. و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم (شوری، ۵۲).

ویژگیهای اعجاز قرآن و مقایسه آنها با اعجاز دیگر پیامبران

معجزه قرآن مجید با معجزه دیگر انبیای سلف در بسیاری از جهات متفاوت است. احاطه قرآن بر مسائل حیات و اشارات لطیف آن در زمینه پیوند دوجانبه انسان با مبدأ و معاد و تکالیف او در زندگی دنیوی و اخروی و نقل اخبار مربوط به امم سالفه و بعثت انبیای سلف از ویژگیهای خاص این کتاب است. ولی تفاوتی که در این بحث مورد نظر است جاودانگی و ابدی بودن این معجزه است.

آتش نمرود به خواست و اراده خداوندی یک لحظه برخلاف قانون طبیعت عمل کرد و بر حضرت ابراهیم (ع) به گلشن تبدیل گردید و سپس همان آتش سوزنده شد و جز خبری که قرآن ناقل آن است اثری از آن باقی نماند. شکافته شدن سنگ خارا و جاری شدن دوازده چشمه توسط عصای موسی (ع) و یا انشقاق و شکافتن دریا توسط یک تکه چوب، مربوط به همان زمان بود و دیگر تکرار نگردید و از همین قبیل است اعمال خارق العاده و اعجاب انگیز حضرت عیسی (ع) که همه نا پایدار و زودگذر بود؛ ولی معجزه قرآن اثری است جاوید و پایدار از آغاز نزول تا کنون و از این عصر تا ابد ویژگی اعجاز آمیز آن باقی است و همان گونه که فرامین آن و حلال و حرام آن ابدی است اعجاز آن نیز ابدی می باشد و چنانکه مولوی گوید خداوند و صاحب اصلی آن حافظ و نگهبان آن خواهد بود:

گر بمیری تو نمیرد این سبق
بیش و کم کن را ز قرآن رافع
طاغیان را از حدیث دافع
توبه از من حافظی دیگر مخوان
نام تو بر زر و بر نقره زخم
در محبت قهر من شد قهر تو
خفیه هم بانگ نماز ای ذوفنون
دینت پنهان می شود زیر زمین
کور گردانم دو چشم عاق را
دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
تو مترس از نسخ دین ای مصطفی
صادقی هم خرقه موسیستی
کفرها را درکشد چون ازدها
چون عصایش دان تو آنچه گفته ای

مصطفی را وعده کرد الطاف حق
من کتاب و معجزت را حافظم
من تو را اندر دو عالم رافع
کس نتاند بیش و کم کردن در آن
رونقت را روز روزافزون کنم
منبر و محراب سازم بهر تو
خفیه می گویند نامت را کنون
از هراس و ترس کفار لعین
من مناره برکنم آفاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه
تا قیامت باقی اش داریم ما
ای رسول ما تو جادو نیستی
هست قرآن مر تو را همچون عصا
تو اگر در زیر خاکی خفته ای

گرچه باشی خفته تو در زیر خاک
قاصدان را بر عصایت دست نی
آنچنان کرد و از آن افزون که گفت
چون عصا آگه بود آن گفت پاک
تو بخرسب ای شه مبارک خفتنی
او بخفت و بخت و اقبالش نخفت

سیری کوتاه دربارهٔ پیدایش فنون بلاغت

قرآن بزرگترین معجزهٔ پیامبر اسلام (ص) از همان آغاز مورد عنایت ارباب ادب قرار گرفت، ولی هنگامی که ملتهای غیر عرب به عنوان کتاب دینی خود به قرائت آن روی آوردند با مشکل اعراب و تلفظ آن روبه‌رو شدند. تلاش برای رفع این مشکل به پیدایش علم نحو انجامید و به دنبال آن علمای ادب و بلاغت در صدد برآمدند تا قواعدی وضع کنند که از یک طرف معیار سنجش سخن فصیح از غیر فصیح قرار گیرد و از طرف دیگر متکلمان را یاری دهد تا بدان وسیله در مناظرات خود بتوانند فصاحت و بلاغت قرآن و اعجاز آن را به اثبات رسانند و نیز کتاب، مترسلان، خطیبان و سخنوران را که بیشتر در دستگاه امرا و حکام خدمت می‌کردند الگویی به دست دهند تا کار ظریف خویش را فنی و دقیقتر انجام دهند. این کار به صورت رسمی از اوایل سدهٔ سوم آغاز گردید و بدین سان فنون بلاغت در شکل آغازین خود همزمان و به موازات دیگر علوم اسلامی و معارف دینی رو به گسترش نهاد. بنابراین برای پیدایش علوم و فنون بلاغت دو انگیزه مهم می‌توان تصور کرد: یکی اثبات اعجاز قرآن مجید با یاری قواعد آن و دیگر ایجاد قواعد و ضوابطی برای کتاب، مترسلان و منشیان تا در کار خود از آنها یاری گیرند. بنیانگذاران، متخصصان و عالمان این فنون را از آغاز تا عصر تکامل این فنون به چند طبقه زیر می‌توان تقسیم کرد:

طبقه اول. این طبقه از دانشمندان متعلق به سدهٔ سوم بوده‌اند. در این طبقه سه تن از بزرگان علم و ادب به مسائل علوم بلاغت روی آوردند و در این زمینه به بحث و تحقیق پرداختند. یکی از آنان ابو عبیده معمر بن مثنی (م ۲۱۰ ق) ادیب و لغوی معروف از مردم بصره و از شاگردان یونس بن حبیب بود.^۱ ابو عبیده کتابی تدوین کرد که گرچه عنوان علوم بلاغت نداشت و در آن از اصطلاحات مربوط به فصاحت و بلاغت سخن نرفته است، در واقع مربوط به همین مسائل است، چون تحت عنوان مجاز القرآن نوشته شده و در آن به نکات بلاغی قرآن اشاره شده است. دومین عالم از این طبقه، ابو عثمان عمرو بن محبوب معروف به جاحظ (م ۲۵۵ ق) است. وی یکی از پیشوایان معتزله و دارای قلمی شیوا و شیرین در زبان عربی است. جاحظ در کتاب ارزشمند البیان و التبیین به بیان مسائل فصاحت و بلاغت پرداخت و ضمن اشاره به برخی از نکات بلاغی قرآن به ذکر اوصافی که

۱. ابن ندیم، الفهرست، ص ۵۸.

هر کاتب و خطیب باید دارا باشد پرداخته است. سومین ادیب ابوالعباس عبدالله بن معتر بن متوکل عباسی (م ۲۹۶ ق) است. ابن معتر که به سبب روی آوردن به مسائل علمی و ادبی از حکومت محروم ماند و بیش از چند روز خلافت نکرد، اولین کسی است که در زمینه بدیع و بدیعیات سخن گفته و کتاب نوشته است و کتابی به نام البدیع دارد. این سه تن نخستین کسانی بودند که درباره معانی و بیان و بدیع بحث کرده‌اند.

طبقه دوم. این طبقه از علما و ادبای سده چهارم بوده و همه در این قرن ظهور کرده‌اند. دانشمندان این طبقه نیز سه تن می‌باشند که هر کدام در علوم مختلف و از جمله در فنون بلاغت مشهورند و حتی از پیشوایان و مبتکران این فنون محسوب می‌شوند. نخست ابوالفرج قدامة بن جعفر (م ۳۳۷ ق) صاحب کتابهای *نقد الشعر*، *نقد النثر* و *جواهر الالفاظ* است. دوم ابوالحسن علی بن عبدالعزیز قاضی جرجانی (م ۳۶۶ ق) صاحب کتاب *الوساطة بین الممتثبی و خصومه* است. قاضی جرجانی در کتاب خود از استعاره، تشبیه، جناس و تفاوت استعاره در شعر و نثر و استعاره زشت و زیبا سخن گفته است. سومین عالم این طبقه ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری (م ۳۹۵ ق) است. ابوهلال کتاب *الصناعتین* را تألیف کرد و در آن از مسائلی چون تعریف بلاغت و نمونه‌هایی از سخن بلیغ و غیربلیغ سخن گفته است، همچنین در ایجاز، اطناب، تشبیه، سجع، ازدواج، استعاره، کنایه، تعریض و غیره بحث کرده است.

طبقه سوم. برجستگان علمای این طبقه در سده پنجم مجموعاً چهار تن بودند. آنان نه تنها به استحکام مبانی فنون بلاغت همت گماشتند بلکه برای این فنون نظم و ترتیبی وضع کردند و با نبوغی که داشتند این فنون را به کمال نزدیک نمودند. نخست شیخ قاضی ابوبکر محمد بن جعفر باقلانی (م ۴۰۳ ق) است. باقلانی کتاب *اعجاز القرآن* را تألیف کرد و در آن ضمن بیان وجوه اعجاز قرآن به مسائلی چون تعریف بلاغت، استعاره، تشبیه، مماثله، تجنیس، موازنه، مساوات، ایغال، توشیح، کنایه، تعریض، عکس، تبدیل، استطراد و غیره پرداخته و این اصطلاحات را بعضاً با آیات قرآنی تطبیق داده است. دومین عالم ابوالحسن محمد بن طاهر شریف رضی معروف به سید رضی (م ۴۰۶ ق) است. سید رضی دو کتاب در زمینه فنون بلاغت تألیف کرد: یکی *تلخیص البیان عن مجازات القرآن* است که در آن از سوره بقره شروع کرده، آیاتی را که نکات بلاغی در آنها وجود دارد مطرح می‌کند و دلیل بلیغ بودن آنها را توضیح می‌دهد؛ کتاب دیگر او *المجازات النبویه* است که در آن برخی از کلمات رسول اکرم (ص) را عنوان کرده، وجوه بلاغت آنها را شرح می‌دهد. سومین عالم این طبقه در این دوره ابوعلی حسن بن رشیق قیروانی ازدی (م ۴۵۶ ق) است. قیروانی کتاب *العمدة* را نوشت و در آن ابوابی را به مسائل معانی و بیان اختصاص داد. چهارمین ستاره آسمان ادب و بلاغت در این دوره امام ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی (م ۴۷۴ ق)

است. شیخ عبدالقاهر صاحب دو کتاب در فنون بلاغت است: یکی *دلایل الاعجاز و دیگری اسرار البلاغة*. وی فنون بلاغت را با بهترین وجهی تنظیم و ترتیب داده است، به گونه‌ای که از زمان او به بعد همه علمای این فنون روشن او را دنبال کرده‌اند.

در سده ششم یکی از معاریف و نوابغ علمی در تفسیر قرآن بویژه متبحر در نکات بلاغی قرآن ظهور کرد و شاهکاری تحت عنوان *کشاف در تفسیر قرآن* به جامعه فرهنگ و معارف اسلامی تحویل داد؛ این عالم و مفسر بلیغ جارالله محمود بن عمر معروف به زمخشری (م ۵۳۸ ق) است. زمخشری علاوه بر تفسیر، کتابی به نام *اساس البلاغة* تألیف کرده و در آن به ذکر اصطلاحات این فنون پرداخته است. تفسیر *کشاف* دریایی است ژرف که جواهر کمیاب رموز اعجاز قرآن در اعماق آن می‌درخشند. عظمت زمخشری از حیث مقام علمی، تبحر در علوم و فنون بلاغت و دستیابی به نکات بلاغی قرآن بدان حد است که گفته‌اند: اگر زمخشری ظهور نمی‌کرد و اگر تحقیقات او نسبت به اعجاز و بلاغت نبود اعجاز این کتاب آسمانی پوشیده می‌ماند. این دانشمند بزرگ کمال بخش تحقیقات علمای پیش از خود و الگوی علمای بعد از خود بود، حتی کسانی که بعد از او به میدان این علوم پا نهاده‌اند نتوانسته‌اند چیزی بر آنچه او بر جای گذاشته است بیفزایند. روش زمخشری در تفسیر بدین گونه است که علاوه بر تفسیر و توجیهاات لازم نسبت به هر آیه، به نکات صرفی، نحوی، لغوی و بلاغی آن نیز پرداخته است.

پس از زمخشری ابویعقوب یوسف بن ابی بکر محمد بن علی معروف به سکاکی (م ۶۲۶ ق) به عرصه علوم و فنون مختلف و بویژه فنون بلاغت قدم گذاشت. سکاکی حقی بزرگ به گردن علمای بلاغت پس از خود دارد، زیرا این علم را چنان منظم و منقح ساخت که تا عصر حاضر علمای این فن هرچه گفته‌اند و هرچه نوشته‌اند همان است که او گفته و نوشته است. سکاکی کتابی به نام *مفتاح العلوم* تألیف کرد که قسمت سوم آن را به فنون بلاغت (معانی، بیان و بدیع) اختصاص داد.

به دنبال بزرگان مذکور و چند تن دیگر خطیب قزوینی (م ۷۳۹ ق) ظهور کرد. او به جمع‌آوری و تلفیق آراء و نظرات و تألیفات پیشینیان از جمله شیخ عبدالقاهر و سکاکی پرداخت و با افزودن برخی از مسائل که در *مفتاح العلوم* نبود و حذف مکررات آن و با الهام از *دلایل الاعجاز و اسرار البلاغة* کتابی پرداخت به نام *تلخیص المفتاح*.

پس از این عالم نوبت به بحر العلوم و المعارف شیخ علامه سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله معروف به تفتازانی (م ۷۹۱ ق) رسید. تفتازانی بر کتاب *تلخیص المفتاح* خطیب قزوینی شرحی مبسوط نوشت و آن را *مطول* نامید، آنگاه به تقاضای جمعی از علما شرح گونه‌ای دیگر بر آن نوشت و آن را *مختصر المعانی* نام نهاد.

در قرون بعد یعنی سده‌های نُه و پس از آن تا عصر حاضر هر آنچه درباره فنون بلاغت نوشته شده است، براساس تألیفات گذشتگان بویژه مطابق ابواب و فصولی است که شیخ عبدالقاهر، سکاکی، خطیب و سعدالدین تفتازانی تنظیم کرده‌اند.

در اواسط عصر حاضر کتابهایی در ابواب بلاغت تألیف گردیده است که از آن میان می‌توان به جواهرالبلاغه اشاره کرد که براساس همان متون سابق تهیه گردیده است. این کتاب تألیف ادیب معاصر سیداحمد هاشمی از اساتید جوامع علمی و ادبی مصر است. وی در کتاب خود مسائل این فنون را نه تنها سهل الفهم کرده بلکه با افزودن توضیحات لازم و تمرینهای مفید از قرآن و اشعار قدیم و جدید، گویی تألیف تازه‌ای به دست داده است. در اهمیت این کتاب کافی است بدانید که در سال ۱۳۸۳ ق برای سیزدهمین بار به طبع رسیده است و چند تن از مشایخ و مراجع بزرگ مصر بر آن تقریظ نوشته‌اند، مانند شیخ نوای، شیخ ازهر، سیدعلی بیلاوی، شیخ محمد عبده مفتی اعظم مصر و شیخ احمد کنانی استاد مدرسه توفیقیه.

کتابی که پیش رو دارید براساس همان کتب پیشینیان تألیف و تقدیم دانشجویان عزیز و طالبان این علوم می‌گردد و سعی بر آن است که مسائل این علوم نخست به زبان فارسی توضیح داده شود و در برخی موارد عیناً متن عربی نقل گردد و برای تفهیم از مثالها و شواهدی که بیشتر از آیات قرآنی، احادیث معصومین و اشعار عربی و احیاناً فارسی است استفاده شود.